

سبلان در اسطوره و تاریخ

داریوش به آذین

مقدمه

کوهها در ازمئه کهن، اهمیت مذهبی مهمی داشته‌اند. براساس کهن‌ترین اسطوره (آثار سومری) کوه را مخلوق نخستین دانسته‌اند. نخستین کار آفرینش، برآوردن کوه از میان دریاهاى دوره اول بود.

به گفته پروفیسور پوپ: «پرستش موثر مستلزم جایگاه بلندی بود که پیوند نزدیک با نیروهای آسمانی فوق بشری برقرار کند»^۱.

نیروی نگهدارنده زندگی از کوه برمی‌آید. نیروی حیاتی طبیعت در میان کوهها نهفته و زندگی همه بشریت مرهون جریان آبهای آن است.^۲ به بیان دیگر، کوه نگهبان و منبع قوای حیات و خود دارای نیروی تولید و سرچشمه زندگی و مظهر حاصلخیزی و فراوانی بوده است.^۳ در سراسر خاور نزدیک گرایش به ستایش و پرستش کوه وجود داشت.^۴ به نوشته پوپ: «زیگوراتهای عظیم جز تقلیدی از کوههای مقدس نبودند. شاید بزرگ‌ترین زیگورات بنای عیلامی چغازنبیل باشد. این خود شاهدهی است زنده بر احترام و اعتقاد مردم ایران باستان به کوه.



کنگره‌های سر دیوار تخت جمشید، ورودی بالای در مساجد و محرابها، نمادی از کوه مقدس به‌شمار می‌روند که در آن نیروهای آسمانی با زمین پیوند می‌خورد. خصلت نمادین کوه و نقش قاطع آن در پاسداری از محصول و حیات در سراسر تاریخ ایران ادامه یافته است. در زامیاد یشت فقره یک آمده است که کوه حرا تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریف‌ترین کوه محسوب شده است. در رشن یشت در فقره ۲۵ آمده که ستارگان و ماه و خورشید دور قله آن می‌چرخند. ظاهراً بایستی کوه مزبور در طرف مشرق واقع باشد چه در مهریشت در فقره ۱۳ مذکور است که مهر فرشته فروغ نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه حرا به سراسر ممالک آریایی می‌تابد. در فقره ۵۰ همین یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه حرا واقع است. در بندهش، مفصل‌تر از این کوه صحبت به میان آمده است.^۵

در دین زردشت، البرز ایزدی، نخستین کوهی است که فراز رست از آن پس، همه کوههای دیگر به هجده سال فرا رستند. البرز تا به سر رسیدن هشتصد سال می‌رست. به گفته اوستا، البرز خود رشته‌کوهی است مقدس و مینوی که تمام سرزمینهای شرقی و غربی را در برمی‌گیرد (زامیاد یشت بند یک) در ادبیات پهلوی این کوه به گرد جهان کشیده شده است.

از مطالب شاهنامه چنین برمی‌آید که البرز در مشرق سرزمینهای ایران قرار داشته است به‌ویژه در آغاز داستان فریدون و فرستادن او به البرز کوه.^۶ بنا به بند ۸۸ مهریشت: هوکر در رشته البرز بلندترین قله است. این کوه، سراسر زرین و درخشان است. (... یشت‌ها، بند ۱۵). هوم بر آن کوه مراسم دینی را به‌جای می‌آورد (مهریشت، بندهای ۸۸ و ۸۹). بلندی این کوه هزار برابر قد آدمی است و اردویسور ناهید از فراز آن به دریای فراخکرد فرو می‌ریزد. به بزرگی همه آبهایی که بر این زمین روان است (آبان‌یشت، بند ۹۶) جمشید بر فراز قله هوکر، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند قربانی می‌کند تا آرزوهایش برآورد شود.^۷

در اوستا تیرگ نام کوهی است در کنار دیگر کوهها و اهمیت آن در این است که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور می‌زنند (روشن‌یشت، بند ۲۵) همین برداشت در ادبیات پهلوی تکرار می‌شود و وجود شب و روز به این قله کوه مربوط می‌گردد.^۸

در اوستا کوه و فر با هم آمده همه کوهها رفاهیت و راستی، بخشنده و فرکیانی مزدا آفریده یکجا ذکر شده است.^۹ در وندیداد و فرگرد ۲۲ فقره ۱۹ اشاره شده که اهورامزدا و زرتشت در بالای کوه و در بیشه با هم مکالمه کردند و در سنت نیز حضرت زرتشت در بالای کوه به الهام غیبی رسیده است.

سبلان

کوه سبلان و ستیغ پرابهت پوشیده از برف آن برای من همیشه اعجاب‌انگیز بود. سحرگاهان، انعکاس اشعه طلایی خورشید را در قله نقره‌فام سبلان و غروب را در پس ابرهای پراکنده آن بارها نظاره‌گر بوده‌ام. در شبهای مهتاب، که ماه در افق غربی شهر اردبیل نور خود را نثار این عروس سپیدپوش طبیعت می‌نماید، راز و رمز خاصی پیدا می‌کند.

صعود به قله سترگ و باشکوه سبلان از آرزوهای ایام جوانی من بوده است. از ستیز با صخره‌های عظیم و پرصلابت این کوه لذت برده‌ام. رودخانه زیبایی که از دامنه این کوه در بستر شیب تند در میان سبزه‌ها و شقایق و مراتع سرسبز ایلات و عشایر به‌سوی قوتورسویی (آب جرب) با صدای گوش‌نواز جاری می‌شود و به هنگام مراجعت از قله بارها در آب زلال آن تن به آب داده‌ام و زنگار خستگی را از تن و جان خود زدوده‌ام و با آب‌تنی در آبهای معدنی دامنه‌های سبزیپوش آن آرامش خاصی پیدا کرده‌ام.

سبلان و دامنه‌های آن از دیدگاه اساطیری، مذهبی و فرهنگی و تاریخی همیشه در هر دوره تاریخی این مرز و بوم مطرح بوده است. هنوز در سایه روشنهای قرون و اعصار، غریو شادی سپاهیان پادشاه اساطیری ایران، کیخسرو را که بتکده بددینان را در کوه سبلان ویران کرد و آتشکده آذرگشسب را به‌جای آن برپا نمود به گوش جان می‌شنوم. در سپیده‌دم پیش از تاریخ ایران زمین، زردشت را در ستیغ سبلان می‌بینم که پس از آب‌تنی در دریاچه قله با فره ایزدی تطهیر شده است و روحش اهورایی گردیده و کتاب مقدس اوستا را در دست دارد و بشارت ظهور دین جدید را می‌دهد.



در پشت صخره‌ها و پناهگاههای سبلان، بابک خرم‌دین را پیشاپیش گروه سپیدجامگان می‌بینم که عمال خلیفه بغداد را به مبارزه می‌طلبد و شیبه اسب او که هنوز هم از میان قرون و اعصار در دیار تاریکی‌ها به دنبال گمشده خود می‌گردد به گوش می‌رسد. همه‌ی قافله‌های زوار را به گوش جان می‌شنوم که از اقصی نقاط کشور دسته دسته عازم زیارت این کوه مقدس می‌شوند و در بازگشت مقداری از آب و خاک این کوه را به‌عنوان تبرک با خود می‌آورند.

سبلان در ایران باستان

سبلان که ادامه چین‌خوردگیهای سلسله جبال البرز است در دوران چین‌خوردگی آلی به وجود آمده که زیادی تعداد چینها و کمی جلگه‌ها و بلندیهای مسطح از مشخصات آن است.^{۱۰} در آخرین آتشفشان این کوه که در دوران چهارم زمین‌شناسی (دو تا سه میلیون سال پیش) صورت گرفته سه قله مخروطی شکل سبلان به وجود آمده است. مخروط سازنده این آتشفشان شیب زیادی در حدود ۲۰ تا ۳۰ درجه دارد.

ارتفاعات میان کوههای سهند و سبلان به همراه کوه آزارات^{۱۱} حوضه‌های سه‌گانه آبهای فلات آذربایجان را از یکدیگر جدا می‌سازد. بدین ترتیب، کوههای آزارات و سبلان، حوضه ارومیه را از حوضه ارس و کوههای سهند و سبلان، حوضه سفیدرود را از حوضه‌های فوق جدا می‌کند.^{۱۲}

کوه سبلان و دریاچه آن به علت اینکه زردشت، پیامبر ایران باستان، در بالای این کوه به الهام غیبی رسیده و نیز دژ بهمن مورد اعتقاد و احترام مردم ایران زمین بوده است. در ایران باستان و دوره اسلامی، مردم به زیارت کوه سبلان می‌رفتند. به گفته پورداود کوه سبلان در نزد ایرانیان مثل کوه سینا در میان قوم یهود بوده است.^{۱۳} به بیان دیگر، نزد بنی‌اسرائیل نیز کوه محل فیض رحمانی است. در تورات در باب ۱۹ و ۲۰ مفصلاً درج شده است که یهوه، خدای قوم بنی‌اسرائیل در کوه سینا به موسی ندا در داد و در آن کوه در آتش تجلی نمود و با قوم بنی‌اسرائیل سخن گفت.^{۱۴}

مغان این کوه را از جمله اماکن متبرک می‌دانستند و به آن سوگند یاد می‌کردند و به نوشته هروودوت در بالای کوه بلند از برای خداوند قربانی می‌کردند.^{۱۵}

زکریا بن محمد قزوینی در کتاب *آثار البلاد و اخبار العباد* آورده: «زرتشت از شیز آذربایجان بود و چندی از مردم کناره گرفت و در کوه سبلان به سر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به یسنا».^{۱۶} شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* از تولید روح زرتشت در کوهی از آذربایجان یاد می‌کند و می‌نویسد: «خداوندگار روح زرتشت را در شجره‌ای که در اعلی‌علیین بود انشاء فرمود و در قله کوهی از کوههای آذربایجان آن درخت را غرس فرمود»؛ «این کوه همان‌طور که شادروان پورداود یادآور شده بایستی کوه سبلان باشد».^{۱۷} «زردشت چون بزرگ شد به جبلی از جبال اردبیل بالا رفت و از آنجا فرود آمد و کتابی در دست و می‌گفت که این کتاب از سقف خانه‌ای که بر این کوه واقع است نازل شد و آن نسخه را زند نهادند».^{۱۸}

در *حدود العالم*، که در سده چهارم هجری نوشته شده، درباره این کوه چنین آمده است: «به ناحیت آذربایجان کوهی است خرد و به نزدیکی اردویل، آن را کوه سبلان خوانند».^{۱۹} ابن حوقل و ابوالفدا در سخن از ارمنستان و آذربایجان و اران از سبلان یاد کرده‌اند و برخلاف صاحب *حدود العالم*، آن را کوه بزرگ خوانده‌اند.^{۲۰} یاقوت در *معجم البلدان* آورده است: «سبلان - جبل عظیم مشرف علی مدینه اردبیل من ارض آذربایجان و فی هذا الجبل عده قری و مشاهده کثیره الصالحین و الثلج فی راسه صیف و شتا و هم یعتقدون انه من معالم الصالحین و الاماکن المبارکه المزاره».^{۲۱}

حمداله مستوفی در *نزهة القلوب* آورده است: «کوه سبلان در آذربایجان از جبال مشهور است و بلاد اردبیل و سراو و پیشکین و آباد و ارجاق و خیاو در پای آن کوه افتاده است کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار می‌دهد، دورش سی فرسنگ باشد و قلّه او هرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمه‌ای است اکثر اوقات یخ بسته است از غلبه سرما».^{۲۲}

اغلب جغرافی‌نویسان اسلامی محل و منشأ زردشت را مغرب ایران می‌دانند. به نوشته حمزه اصفهانی، مسعودی، شهرستانی، یاقوت، ابوالفدا، زکریا محمد بن قزوینی، حمدالله مستوفی، و میرخواند محل و منشأ زردشت از آذربایجان بوده است. یاقوت، ارومیه را در آذربایجان صریحاً



زاد بوم زردشت شمرده است. از همه مهم‌تر، رسالهٔ پهلوی به نام اشتروینهای ایران نه تنها زردشت را بومی آذربایجان می‌خواند بلکه نام محل زادبوم او را نیز تعیین می‌نماید به‌طور صریح می‌نویسد که زردشت سپیتمان بنزاک مدینه یهوونت یعنی زردشت سپیتمان از این شهرستان بود. با این‌همه، در خاستگاه و منشأ زردشت اختلاف نظر زیادی وجود دارد. تا حدود یک قرن پیش، زردشت و اوستا را از آذربایجان و منشأ و مقر آن را در حوالی دریاچهٔ چیچست (chichest) یعنی دریاچهٔ ارومیه می‌پنداشتند. دار مستتر وجود او را در خاک اران و قراباغ محتمل شمرده ولی به ظن غالب علما، ظهور دین زردشت در شرق خراسان یا ماوراءالنهر یا سیستان و بیشتر در خوارزم بوده است، مخصوصاً این فقره از اوستا که گوید: سال بر دو قسمت است زمستان ده ماهه و تابستان دو ماهه که آن هم سرد است مارکوارت و امثال او را بر آن داشته که حدس بزنند آن نقطهٔ اصلی خوارزم بوده است.^{۳۳} این در حالی است که این نظریه دربارهٔ آب و هوای اردبیل نیز صدق می‌کند.

در کتاب *صویرالاقالیم* از مؤلف ناشناس، که در سال ۷۴۸ق تالیف شده، مطالب جدیدی دربارهٔ زردشت عنوان شده: «زردشت حکیم از آذربایجان بود و در انطاکیهٔ روم تحصیل علوم کردی و علم نجوم نیک دانستی و چندگاه ملازمت یونس پیغمبر علیه‌السلام نمود و چون طریقهٔ نبوت و ارشاد خلایق از یونس مشاهده می‌کرد خوشش می‌آمد. به آذربایجان آمد و در کوه سبلان، که کوهی مشهور باشد، مدت پانزده سال مجاور شد. زند و پازند بساخت و آغاز دعوت کرد. اول به اردبیل آمد و آن قوم را دعوت کرد، قبول نکردند ... و از اردبیل روی به خراسان نهاد ... بیامد تا بلخ و دعوت او قبول کردند و زمان لهراسب بود پیش او رفت و او را دعوت کرد...».^{۲۴}

دژ بهمن

دژ بهمن به روایت شاهنامه در کوه سبلان بود که کیخسرو، پادشاه کیانی، این دژ را که بتکده بود گرفت و ویران کرد و فروغی را که به یال اسب وی برای راهنمایی نشسته بود در همان دژ فرو نهاده و آتشکدهٔ آذرگشسب را برپا ساخت.^{۲۵}

دو فرزند ما را کنون با دو خیل
 بیاید فرستاد تا اردبیل
 به مرزی که آنجا دژ بهمن است
 همه ساله پرخاش اهریمن است
 کیخسرو پس از یک سال درنگ در آن آتشکده به نزد پدر بازگشت و همه دانستند که فر
 ایزدی یار و همراه اوست و او را به پادشاهی برگزیدند.^{۳۶}

فردوسی جای دژ بهمن را در نزدیکی اردبیل می‌داند و آن را با محل آتشکده آذرگشسب یکی می‌شمارد. این در حالی است که محل آذرگشسب در شهر باستانی شیز، در نزدیکی دریاچه ارومیه بوده، و به قول پوردادود نمی‌تواند با اردبیل در شاهنامه مطابقت داشته‌باشد. پوردادود می‌نویسد: «با در نظر گرفتن افسانه‌گونگی فاصله‌ها و ابعاد جغرافیایی در شاهنامه، می‌توان گفت که به‌رحال دژ بهمن در افسانه شاهنامه و آذرگشسب در افسانه و تاریخ، هر دو در آذربایجان بوده است.

سبلان در دوره اسلامی

در حمله عربها، مرزبان آذربایجان که در اردبیل می‌نشست به شرطی با اعراب صلح کرد که آنان کسی را نکشند یا به اسیری نگیرند و آتشکده‌ای را ویران نکنند و بر کردان بلاسبحان و سبلان و ساترودان تعرض نکنند.^{۳۷} از این نوشته برمی‌آید که اقوام مختلفی از جمله کردان در دامنه سبلان زندگی می‌کرده‌اند.

شاخص‌ترین حوادث قرون اولیه اسلامی مرتبط با کوه سبلان مربوط به بابک خرم‌دین است که در اواخر قرن دوم با دست‌نشانندگان خلفای بغداد مبارزه کرده است. در این زمان آذربایجان به دست خلفای بغداد اداره می‌شد یک نهضت مذهبی مبتنی بر احساسات ملی و عقاید مزدکی به نام خرم‌دینان پدید آمد. بابک در حدود ۲۰۱ ق به پیشوایی خرم‌دینان رسید و مدت ۲۲ سال مبارزه او با دولت عباسی طول کشید. محل استقرار بابک و قشون او در دامنه‌های سبلان بود. اصطخری جایگاه خرم‌دینان را بسیار توصیف می‌کند. کوه‌های خرم‌دینان کوه‌های استوار است. گویند مردمان آن جایگاه دین خرم‌دینان دارند. همانا نوعی باشد از گبر که در مسجد قرآن خوانند لکن به ظاهر و الا طریق اباحت دارند.



در حال حاضر، در دامنه سبلان مرداب بزرگ مثلثی شکل، به نام آت گلی وسط چند تپه واقع است می گویند بدان علت اینجا را آت گلی (استخر اسب) نامیده اند که در افسانه ها آمده است هر چند مدت یکبار اسب سفید و بزرگی از ته استخر بالا می آید و روی آب شنا می کند و شیهه های بلند سر می دهد و بعد به ته استخر می رود. عده ای می گویند این اسب مال بابک است که برای پیدا کردن صاحبش از دیار تاریکها ساعتی پیدا و بعد ناپدید می شود و با شیهه های بلند خود گمشده اش را آواز می دهد.^{۲۸}

قلعه جمهور یا دژ بد معروف به قلعه بابک با ۲۳۰۰ تا ۳۶۰۰ متر ارتفاع از سطح دریا در شانزده کیلومتری جنوب غربی کلبر قرار دارد. این قلعه با دره هایی به عمق ۴۰۰ تا ۶۰۰ متر در اطراف آن، احتمال می رود در دوره ساسانیان احداث شده باشد. این دژ یکی از پایگاههای مهم و مستحکم بابک خرم دین در جنگ با لشکریان خلفای بنی عباس در قرن سوم هجری است که الحاقاتی نیز بر آن افزوده شده است.^{۲۹}

دریاچه سبلان

جغرافی نویسان دوره اسلامی در سخن از کوه سبلان به دریاچه ای اشاره کرده اند که در فرورفتگی آتشفشان آن قرار دارد. برخی آن را دریاچه و بعضی چشمه گفته اند. به عقیده مردم منطقه قبر زردشت، پیامبر ایران باستان، در کنار این دریاچه و زیر یکی از تخته سنگهاست.

در تاریخ مغرب گوید که آن چشمه را آبی بغایت سرد است و در حوالی چشمه ها آب سخت گرم و سوزان و جاریست (به نقل از *نزّه القلوب*، ص ۱۹۶).

ابوحامد اندلسی: «... گرد بر گرد کوه سبلان، چشمه های گرم هست که بیماران قصد آن کنند.» (به نقل از *نزّه القلوب*).

زکریا بن محمد بن محمود القزوینی در کتاب خود، *آثار البلاد* (قرن هفتم ق) و حمدالله مستوفی در *نزّه القلوب* (قرن هشتم ق) در بحث از سبلان به وجود این چشمه در قلعه سبلان اشاره کرده اند. باید گفت که در حفره قلعه آتشفشان سبلان نه چشمه است و نه دریاچه، بلکه حوضچه یا برکه آبی است که از ذوب برفهای روی دیواره آتشفشان به وجود آمده است. در حال

حاضر، چشمه‌های معدنی این کوه بیشتر در شهرک سرعین است مردم در فصل تابستان دسته دسته از نقاط مختلف کشور و برای آب‌تنی به این شهرک سفر می‌کنند.

زیارتگاه سبلان

تا قرنهای هفتم و هشتم هجری سبلان همچنان مورد اعتقاد و احترام مردم این مرز و بوم بود و مردم همچنان از شهرهای دوردست به زیارت آن می‌شتافتند و مقداری از آب و خاک آن را برای تبرک همراه خود می‌بردند. خاقانی شروانی که در قرن ششم هجری می‌زیسته است، سه سال آرزوی زیارت کوه سبلان را داشت پس از این مدت، به زیارت آن نایل شد و شعر زیبایی درباره این کوه سرود.^{۳۰}

کوه ز شرف کعبه‌وار قطب کمال است	قبله اقبال قلّه سبلان دان
جامه احرامیان که کعبه حال است	کعبه بود سبزپوش او زچه پوشد
خاست مرا آرزوش قرب سه سال است	در خبری خوانده‌ام فضیلت آن را
کوست عروسی که امهات جبال است	رفتم تا بر سرش نثار کنم جان
یعنی بکرم من این چه لاف محال است	چادر بر سر کشید تا بن دامن
بکر کجا ماند؟ این چه نادره حال است	مُقَعَّد چندین هزار ساله عجوزی
صومعه دارد؛ مگر فقیره مثال است	موسی و خضر آمده به صومعه او
چادر از آن عیب پوش بینی زال است	هست همانا بزرگ بینی آن زال
بکر نه ای؛ شرم داشتن چه مجال است؟	گفتم چادر ز روی باز نگیری؟
خرقه کند بهر عروس جای و چه حال است ^{۳۱}	گفت پس از چار مه که چادر من باد
بفکن خاقانیا که بر تو حلال است	از بس بکران غیب مادر غیرت ^{۳۲}

از مشاهیر اردبیل که به زیارت کوه سبلان می‌رفتند شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. در کتاب *صفوة الصفا* دو حکایت یکسان وجود دارد که از آنها مستفاد می‌شود که کوه سبلان و آب و خاک آن مقدس و متبرک بوده و مردم برای زیارت کوه و آوردن آب و خاک آن تردد زیاد می‌کرده‌اند و این توجه نیز بیشتر از سوی کسانی بوده است که آنها را کفار نامیده‌اند. به نظر



می‌رسد تا ظهور شاه اسماعیل، مردم همچنان به زیارت کوه سبلان می‌رفته‌اند. بعد از رواج تشیع و سختگیری‌های بعدی آن به تدریج اعتقاد به کوه سبلان تضعیف شده است. امروزه روز به جای زوار، قافله‌های کوهنوردی از سراسر کشور در فصل تابستان به قلّه سبلان صعود می‌کنند و عشایر ایلسون (شاهسون) در دامنه این کوه اتراق می‌نمایند. مطالب بسیاری که درباره کوه سبلان نوشته شده است به خوبی نشان می‌دهد که این کوه از دوران باستان تا دوره اسلامی (قرن دهم) همچنان مورد احترام و اعتقاد مردم بوده است و آنان با جان و دل از نقاط مختلف کشور به زیارت این کوه می‌رفته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. پوپ، آ، معماری ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ارومیه، انتشارات انزلی، ۱۳۶۶، ص ۱۲.
۲. همان.
۳. پوپ، همان، شاهکارهای هنر ایران، ترجمه پرویز ناقل خانلری، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۳۸.
۴. ... بدان که در عالم کوهها بسیارند چنان‌که ... دوباوند (دماوند) به آمل و طبرستان و اروند (الوند) به فهستان و بدان که کوهها زینت و میخ زمین‌اند. منت نهاد بر بندگان و فرمود زمین را آرامگاه شما کردم و کوهها را میخ‌هایی کردم تا بنگردد و نجند و خانه‌های شما خراب نگردد و خزینه‌ها و آب و جواهر را بر کوه سپردم. (محمد بن محمود همدانی) عجایب المخلوقات، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵، ص ۳۶۶.
۵. یشت‌ها، جلد اول، ص ۱۳۱.
۶. بندهش، ص ۱۷۱.
۷. همان.
۸. همان.
۹. در یسنا هشت فقره کلمه گری برای کوه به کار رفته که در پهلوی گر گویند. کیومرث را در فارسی گر شاه یعنی پادشاه کوه نامند، یشت‌ها، جلد دوم، ص ۴۴.
۱۰. پتروف، ب، مشخصات جغرافیای طبیعی ایران، ترجمه حسین گل‌گلاب، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۳.
۱۱. مشکور، جواد، نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹، ص ۵۱.
۱۲. همان.
۱۳. به نقل از یشت‌ها، جلد دوم، ص ۳۸.
۱۴. یشت‌ها، جلد دوم، ص ۳۱۸.
۱۵. به نقل از یسنا، بخش دوم، ص ۱۵۸.
۱۶. همان، ص ۱۵۹.
۱۷. همان، ص ۳۰۸.
۱۸. روضه الصفا، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۸، ص ۶۰۲.

۱۹. حدود العالم، چاپ تهران، ص ۲۲؛ باید گفت که بلندترین ارتفاع قله سبلان به ۴۸۴۴ می‌رسد؛ (جغرافیای طبیعی ایران، به کوشش مسعود کیهان، تهران، ۱۳۱۰، ص ۱۵۸-۱۵۷).
۲۰. صورة الارض، ص ۳۳۵؛ تقویم البلدان، ص ۳۹۹. ابن حوقل اشتباهاً کوه سبلان را از کوه دماوند نیز بزرگ‌تر می‌داند و می‌نویسد: کوه سبلان به عقیده من از دماوند بزرگ‌تر است لیکن سبلان از کوههای اطراف منقطع شده و چندان بلند و برافراشته به نظر نمی‌آید.
۲۱. به نقل از یسنا، ص ۱۵۹.
۲۲. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، به کوشش دکتر دبیرسیاقی، تهران، نشر طهوری، ۱۳۳۶، ص ۱۹۶.
۲۳. تقی‌زاده، حسن، مجموعه مقالات، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، ص ۴۹۴.
۲۴. صورالاقالیم، تصحیح و تحشیه به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ ۱۳۵۳، ص ۸۹-۹۰.
۲۵. یسنا، بخش دوم، ص ۱۵۹.
۲۶. همان، ص ۲۳۹.
۲۷. خاصه اهل شیز را از رقص و پایکوبی در روزهای عید و انجام دیگر مراسم باز ندارد. (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۶۳).
۲۸. خیابو یا مشکین شهر، ص ۲۰۱.
۲۹. روزنامه همشهری، پنجشنبه ۲۲ خرداد، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۶.
۳۰. دیوان خاقانی شروانی به تصحیح ضیاءالدین سجادی، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷.
۳۱. این مصرع در دیوان خاقانی تصحیح مرحوم علی عبدالرسولی به این صورت است: جرقه کند بهر عرس جای و چه جمالست. در بعضی از نسخ به جای بهر عرس، بهر عیش آمده است.
۳۲. در دیوان تصحیح شده مرحوم عبدالرسولی: «چادر غیرت».

